

جهت‌ها و حرکات‌ها

(اندیشه اسلامی در تمدن جهانی)

نویسنده: جیمز وینستن ماریس

مؤلف برگزیده بیست و پنجمین دوره کتاب سال ۱۳۸۶

مترجم: مجدالدین کیوانی

مترجم برگزیده بیست و پنجمین دوره کتاب سال ۱۳۸۶

ماریس، جیمز وینستن، ۱۹۴۹ - م. Morris, J.W.(James Winston)

جهت‌ها و حرکت‌ها: اندیشه اسلامی در تمدن جهانی / نویسنده: جیمز وینستن ماریس، مترجم: مجدالدین کیوانی. تهران: جیحون، ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-5150-71-4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

Islamic thought in a Work Cirilisation, 2001

عنوان اصلی:

۱- ابن عربی، محمدبن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق. ۲- فارابی، محمدبن محمد، ۲۶۰ - ۳۳۹ ق.

۳- الهی، نورعلی، ۱۲۷۴ - ۱۳۵۳. ۴- فلسفه اسلامی. کیوانی، مجدالدین، ۱۳۱۶ - .

مترجم.

۱۸۹/۱

BBR ۱۷/م ۹ج

۱۳۸۷

۱۱۶۶۹۶۱

کتابخانه ملی ایران

جهت‌ها و حرکات‌ها

(اندیشه اسلامی در تمدن جهانی)

نویسنده: جیمز وینستن ماریس

مترجم: مجدالدین کیوانی

تاریخ چاپ: ۱۳۸۷، تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، قیمت: ۲۹۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۵۰-۷۱-۴

کلیه حقوق محفوظ است.

تهران: خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، پلاک ۱۴۲۴

تلفن: ۶۶۴۰۴۵۳۲ فکس: ۶۶۴۸۰۸۷۰

Email: Info@jeihoon.com

Website: www.jeihoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِيَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ *

(العصر، ۱۰۳: ۱-۳)

زگریه مردم چشم نهشته در خونست
بین که در طلبت حال مردمان چونست

حافظ

مندرجات

۸۵

پیش گفتار مترجم ۱۱

پیش سخن و سپاسگزاری‌ها ۱۵

مقدمه ۲۳

جهت‌ها و حرکت‌ها: کشف فرایند و وظایف تحقیق

فصل اول ۳۳

به سوی جامعه‌ای هدفمند: فارابی و وظیفهٔ وضوح و ارتباط

فصل دوم ۶۹

ابن عربی و وظایف بصیرت و خلاقیت

فصل سوم ۱۱۱

استاد الهی و وظیفهٔ عرفان

افزوده‌ها ۱۴۵

پایان رمزگرایی؟ وضع در حال تغییر حیات معنوی

خواندنی‌های دیگر ۱۶۵

پیش‌گفتار مترجم

این نوشته ترجمه کتاب *Orientations*، با عنوان فرعی *Islamic Thought in a World Civilisation*

تألیف جیمز وینستن ماریس^۱ آمریکایی است که برای نخستین بار در ۲۰۰۱ م به چاپ رسید. ترجمه حاضر از روی چاپ ۲۰۰۴، که با چاپ اول تقریباً هیچ تفاوتی ندارد، صورت گرفته است. ماریس که در حال حاضر در کالج بوستون ماساچوست به تدریس فلسفه و الهیات اشتغال دارد پس از اخذ دکترا از دانشگاه هاروارد در دانشگاه پرینستون و چند دانشگاه آمریکای و اروپایی معارف اسلامی و مباحثی در مقایسه ادیان تدریس کرده است.

قصد ماریس در این کتاب نشان دادن راه‌کارهایی کلی، برگرفته از آثار چند متفکر مسلمان، برای رویارویی با مسائل و مشکلاتی است که تمدن امروزی بشریت را گرفتار آن کرده است. او مدعی است که می‌تواند از آراء جهان‌شمول اندیشمندان پیشین در رفع مصائب و گرفتاری‌های امروزمین بشر و مواجهه با غوامض نوظهور جهان و نهایتاً اتخاذ جهات درست در شرایط نو، بهره گرفت.

مترجم در انتخاب معادل مناسبی برای عنوان کتاب ماریس مشکل داشت؛ کلمات و عباراتی چون «تطبیق»، «انطباق»، «اتخاذ مواضع»، «موضع‌گیری»، «گزینش سمت و سو»، «جهت‌گیری» و «جهت‌نمایی» معادل‌های تقریبی موجودی بود که باید یکی از آنها اختیار می‌شد، ولی با هر یک عیبی یا نقصی بود. البته، چه بسا که لفظ *orientation* هم کل بار معنایی سنگینی را که در اثر ماریس مراد است حتی به خوانندگان انگلیسی‌زبان غیرمتخصص منتقل نکند. به هر حال مترجم به استناد سخن خود نویسنده در صفحه ۸ از کتاب او که *orientation* را متضمن معنای جهت و حرکت می‌داند،

عبارت « جهت‌ها و حرکت‌ها » را عنوان ترجمه خود قرار داد با این استدلال که چون چنین عبارتی برای نخستین بار برابر فارسی Orientations انتخاب می‌شود و هنوز رنگ و بوی سیاسی و جدل‌های فکری و مسلکی هاله‌وار گرد آن ننشسته است، لاقلاً خواننده را در مورد موضوع کتاب ماریس به غلط نمی‌اندازد. مع‌ذلک، در جای جای متن ترجمه که یافت کلام اجازه به معانی دیگر نمی‌دهد، به اقتضای بحث از معادل‌هایی چون جهت‌گیری و اتخاذ موضع نیز استفاده شده است. چنین اصطلاحاتی در این ترجمه صرفاً به معنای انتخاب هدف و جهت درست انسانی و حرکت به جانب آن طبق توصیه‌ی اندیشمندان مطرح در کتاب گرفته شده است. ماریس بر این باور است که بسیاری از اندیشه‌های بزرگان قدیم و جدید کلیت دارد و لذا می‌توان در هر عصر و زمانی از آنها برای تنظیم و تصحیح مسیر زندگی و قرار دادن جوامع در مسیرهای خدایی بهره گرفت. او با این فرض، ابونصر فارابی را از هزار سال پیش، ابن‌عربی را از هشت قرن قبل و نورعلی الهی را از روزگار معاصر برای این منظور برگزیده و کوشیده است تا با استفاده از آراء و نظرات جهان‌شمول آنان، جهات مناسبی را که جوامع انسانی می‌توانند، و باید، انتخاب کنند تا به اهداف معنوی خود برسند، پیشنهاد کند. البته این اهداف عموماً نه مادی که الهی و در جهت حقایق غائی است، زیرا چیزی که امروز جهان را به ورطه‌ی هلاک می‌کشاند، زوال اخلاقیات و معنویت است.

آراء فارابی و ابن‌عربی اساساً آراء ساده و زودبایی نیستند، کما این که خود ماریس هم بدان تصریح کرده است. در مقابل افکار غالباً پیچیده، غیرمستقیم و نمادین این دو چهره‌ی سترگ، سخنان ساده و بی‌پیرایه‌ی نورعلی الهی است که مخصوصاً از لحاظ طرز بیان با گفته‌های آنان تفاوت فاحش دارد. چیزی که بر مشکل می‌افزاید سبک نگارش خود ماریس است که متأسفانه گاه مسئله‌دارتر از طرز بیان فارابی و ابن‌عربی است به قسمی که در بعضی جاها این خود ماریس است که مشکل‌زاست و نه آن دو اندیشمند دیگر که ماریس از مشکل استعاری نویسی آنها گله دارد!! اگر نویسندگان را به دو گروه « موازی‌نویس » و « خطی‌نویس » دسته‌بندی کنیم، جناب ماریس در گروه اول جای می‌گیرد. « موازی‌نویس » کسی است که می‌خواهد چندین مطلب را در آن واحد بیان کند، پنداری صبر - یا قدرت - ندارد که فکر خود را به اجزاء تقسیم کند و متوالیاً

آنها را به سلک نگارش درآورد. نتیجه چنین گرایشی جملات طولانی، خط‌های تیره و پرانتزها و گاه درج قیود و صفات متعدد و گیج‌کننده می‌شود. بسیاری از جملات کتاب ماریس بیش از ۶ تا ۱۰ سطر است و جملات داخل پرانتزهای او گاه درازتر از جمله اصلی از آب در می‌آید.

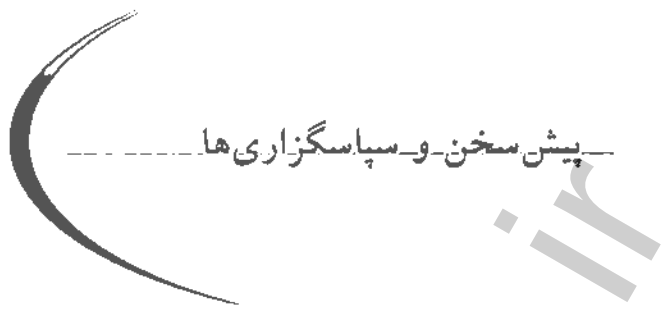
برعکس، «خطی‌نویس» توان و صبر آن را دارد که اجزاء فکر خود را «ردیف کند» و یک به یک به دنبال هم بنویسد. او مطمئن است که خواننده‌اش «جایی نمی‌رود» و گام به گام تا ختم کلام در آن جمله خاص با او همراه خواهد بود. متأسفانه «موازی‌نویسی» آقای ماریس باعث شده که نوشته‌اش بیش از آن اندازه که حق کتاب و خواننده آن است، پیچیده و در نتیجه ملال‌آور شود. با این که کتاب از افکار بدیع و اندیشه‌برانگیز به وفور برخوردار است. ترجمه چنین اثری قهراً نمی‌تواند در حد مطلوب روان، زودیباب، شفاف و بدون «دست‌انداز» از آب در آید. نگارش ماریس بیشتر به شعری می‌ماند که به نثر نه چندان روشنی نوشته است، ولی به نظر نمی‌رسد که این شیوه کار با سنج موضوعاتی که در کتاب خود مطرح کرده سازگار باشد! بنابراین پیشاپیش از خوانندگان این ترجمه پوزش می‌طلبم.

پاورقی‌های انبوه متن انگلیسی هر فصل به پایان همان فصل انتقال داده شد، چون هم شمار و مقدار آنها از حدّ عادی فراتر بود هم بسیاری از آنها به حل دشواری‌های متن مستقیماً کمکی نمی‌کرد و بیشتر در حکم اطلاعات اضافی بود. بنابراین، آنچه در ذیل صفحات دیده می‌شود، همه از مترجم است شماره‌های ارجاع که در بالای بعضی کلمات داخل پرانتز دیده می‌شود، مربوط به همین پانویست‌های مترجم است.

در خلال کار ترجمه از توضیحات دکتر لوید ریجون استاد بخش ادیان در دانشگاه گلاسکو و استاد لئوناردلویزن از دانشگاه اکستر در حل پاره‌ای از غوامض کتاب برخوردار شدم که از این بابت سپاسگزار آنها هستم، گو این که دم گرم آنها هم در آهن سرد بعضی از عبارات معماگونه ماریس نگرفت! از نشر جیحون که به چاپ این ترجمه همت گمارده تشکر می‌کنم.

مجدالدین کیوانی

۲۷ آبان ۱۳۸۶، تهران



پیش سخن و سپاسگزاری ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِنَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا الصَّبْرِ *

به نام خداوند بخشنده مهربان، سوگند به روز بازپسین، به راستی که انسان دچار زیان است، جز آنان که ایمان آورده‌اند و به آنچه سزاوار است عمل می‌کنند و آنان که یکدیگر را به راستی و درستی تشویق می‌کنند، و کسانی که همدیگر را به صبر سفارش می‌کنند.
(قرآن، ۱۰۳: ۱-۳)

آنهایی که از قبل با اصل عربی این سوره آشنایند بی‌درنگ متوجه می‌شوند که هر چیز دیگری در کتاب حاضر صرفاً شرح مجملی است بر کل آنچه این آیه ابلاغ می‌کند. اما برای دیگران ذکر چند توضیح کوتاه دیگر می‌تواند سودمند باشد.

عنوان پذیرفته‌شده این سوره و کلمه کلیدی در سوگند الهی که در آیه آغازین آمده، العصر است. مترجمان، به دلایل مختلف، عموماً معمولی‌ترین معنای این اصطلاح چند وجهی را به کار می‌برند: «بعد از ظهر دیر»، یا آن بخش رو به زوال هر روز که ما به طور طبیعی درنگ می‌کنیم، در ذهن بر آنچه رخ داده مرور می‌کنیم و انشاءالله که پیش‌بینی می‌کنیم چه کارهایی را هنوز می‌توان طی چند ساعت باقیمانده تمام کرد؛ اعمالی که اکنون مناسب‌ترین و شایسته‌ترین (صالحات خود ما) است. برای خیلی‌ها عصر یکی از زمان‌های شرعی نمازهای یومیه نیز هست و این تعبیری موجه و معقول است. صرف‌نظر از این، عصر، بلافاصله و به طور طبیعی، «زمان» ما، «دوران» ما و لحظه

حساس و قطعی ما - یا کایروس^۱ - نیز هست. و بالاخره، از همه عمیق‌تر و از همه نزدیک‌تر به معنای ریشه واقعی این واژه در عربی، اسم فعل عصر در واقع اشاره دارد به عمل پیچاندن، چرخاندن و تبدیل کردن که طی بیرون کشیدن شیره زیتون، انگور و نیشکر صورت می‌گیرد: بیرون کشیدن اکسیر حیات بخش و اصلی آنها و در آتش افکندن زواید و رسوبات‌شان.

لذا، این سه معنا مربوط می‌شود به سه جنبه و بُعد متفاوت همان فرایند تصفیه یا تزکیه متحول‌کننده‌ای که در عین همگانی بودن کاملاً فردی است، و به کسی که زمانی دراز زندگی کرده باشد نیاز به گفتن ندارد که مقصود از این «فشردن» چیست، چه چیز دنبال دارد و چگونه و چرا این مقدار از هر یک از ما را در «بلا تکلیفی دردناکی» رها می‌کند، یعنی در حالت ضرر و (در اصطلاح قرآنی) «خسر»ی که در آغاز رنج‌آور می‌نماید.

اما این فقط شروع فرایند [فشردن] ماست. بقیه سوره درباره این است که انسان (نه بشر فانی حیوان صفتی که همه ما با آن آغاز می‌کنیم)^۲ در چه حدی از کمال و حقیقت می‌تواند از آن فرایند فشردن بیرون آید و نهایتاً بیرون می‌آید. امید است که باقیمانده این کتاب پاره‌ای از راه‌هایی را نشان دهد که تنی چند از بزرگ‌ترین اندیشمندان مسلمان می‌توانند به ما بیاموزند تا این تزکیه اجتناب‌ناپذیر را اجرا کنیم و در حین عمل چهار عنصر مهم مذکور در سوره یادشده را کشف کنیم: ایمان واقعی؛ عمل صالح؛ همکاری در کشف آنچه حق است؛ و صبری که برای هر کس که در آن صراط مستقیم در میان آن همه امتحان‌های مکرر رنج و خسران حیات ایستادگی می‌کند، اجتناب‌ناپذیر است. زیرا عصر، آن وقتی از روز هم هست که جهت‌های ما، به نسبت نور خورشید به طور طبیعی باز روشن می‌شود، یعنی زمان لازم برای تغییر و تصحیح جهت.

وقتی که نخستین بار از من برای ایراد سخنرانی در سارایوو دعوت شد - سخنرانی‌هایی که حاصلش کتاب حاضر است - بی‌درنگ سوره یادشده به ذهنم رسید، زیرا آن دعوت بلافاصله خاطرات زایل‌نشده دوره‌ای (۱۹۹۳ - ۱۹۹۲) را زنده کرد و آن زمانی بود که ویرانی طولانی مدت سارایوو و بسیاری از شهر و

۱- کایروس (Kairos) واژه‌ای یونانی به معنای «لحظه درست، بموقع و متعین»، یا «زمان خدا» (God's time).

شهرستان‌های بوسنی، آن طور که بعداً معلوم شد، تازه شروع شده: هنگامی که بسیاری از ما مجبور بودیم شب و روز صحنه‌های فراموش‌نشدنی ظلم و مصیبت را با احساس عجز تماشا کنیم و در همان حال کسانی که می‌توانستند پای در میان گذارند و جلوگیری آن وحشیگری و بی‌رحمی شوند هیچ کار نکردند، یا از هیچ هم کم‌تر کردند. معذود گونه‌هایی از شکنجه، یا «خُسر»، می‌تواند شدیدتر از آن باشد که شخص مجبور شود از فاصله دوری شهادت مردمی کاملاً بی‌گناه را مکرر در مکرر ناظر باشد و کاری از دستش برنیاید.

سال‌های بعد مصائبی به بار آورد که یادآورهایی به همان دردناکی مورد ذکر شده در بالا بودند، یعنی انواع بی‌نهایت و مکرر در مکرر فشاری که انسان‌ها پی در پی بر یکدیگر وارد می‌آوردند: تجربه‌های تلخ «جنگ‌های داخلی» دیگر، با گذشت زمان، اعتراض‌های ساده‌دلانه اولیه با شعار «دیگر هرگز» نخست از نفس افتاد، سپس - با حمایت و هدایت مستمر از ناحیه مؤلفان منتخب ما و دیگر یاران این راه خاص - آرام آرام جای خود را به شناختی نسبت به واقعیات گسترده‌تر و اهداف عمیق‌تری داد که شعار «دوباره و دوباره» را در این کارگاه عصاره‌ای ناگزیر می‌ساخت.^۱ و وقتی چنین شد، سوره‌ای که با آن سخن خود را آغاز کردیم به طرز شگفت‌انگیزی با بیتی از حافظ، که به اندازه همان سوره مناسب و روشن کننده است، پیوند یافت. سروده‌های بدون زمان آن «حافظ» واقعی «اسرار» که مردم آن را طی قرن‌های متمادی بارها و بارها کشف کرده‌اند، از تمامی نیروی شفاف‌بخش و متحول‌کننده کلام الهی برخوردار است. بنابراین، بیت او را که پایان‌بخش اهدائیه ما [در آغاز کتاب] بود در این جا بازگو می‌کنیم:

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست

بین که در طلبت حال مردمان چونست

۱- مراد این است که در اول شعارها بیانگر این تصور بود که «دیگر هرگز» از این اتفاقات دردناک روی نخواهد داد، اما به تدریج که نسبت به واقعیات گسترده‌تر این جهان و مقاصدی که در آن به کار است، آگاهی بیشتر و ژرف‌تری پیدا شد، شعار «دیگر هرگز» الزاماً جای خود را به «دوباره دوباره» داد؛ یعنی، تضادها، برخوردها و فشارها در این عالم پایان‌ناپذیر نیست و همچنان ادامه خواهد یافت.

البته سر حافظ تماماً در بینش او گنجانده شده، یعنی در آن منظر تحول‌یافته‌ای که شاعر از ما دعوت می‌کند آن را از طریق هر یک از غزل‌هایش برای خودمان کشف کنیم. فریاد دردآلود - و در عین حال رهایی‌بخش - «بین» در آن واحد هم هر یک از ما را مخاطب قرار می‌دهد هم تنها محبوب [ازلی] خویش را، محبوبی که این‌جا مستقیماً به صورت دوم‌شخص مفرد طرف خطاب واقع می‌شود، در قالب صمیمی و خودمانی‌ترین ضمیر یعنی تو [صمیمیتی غیرممکن با خداوند] - دیگر نه به صورت «او» و «هو» یا «خدا» و نه هیچ یک از اسماء بی‌نهایت جمال و جلال الهی.

تمامی اسرار خردمندان ما در [ضمیر] تویی بسیار بسیار روشن‌گرانه حافظ مندرج است. هر یک از این اندیشمندان جهتی تازه، «شیوه دیدن» تازه‌ای فرا روی ما می‌گذارند و می‌کوشند ما را دو جهت آن نور [مطلق] هدایت کنند. برای سخن گفتن از این سفر واحد، راه‌های بی‌نهایت متفاوتی وجود دارد: از دوزخ به جنت؛ از بی‌بصری به رؤیت؛ از جستجو کردن به «یافتن» و هستی حقیقی (وجود)؛ از ظاهر به باطن، یعنی کشف آنچه به خاطر هدفی پنهان داشته شده است؛ از ادوار مکرر طبیعت و تاریخ تا معراج روح کامل شده؛ و از صورت‌های ظاهری تجلی تا قرب به حق (ولایت).

مع‌ذلک همه آن سفرها و راه‌ها و همچنین سفر غائی «معاد» - همین‌جا و هم‌اکنون در ببحوحهٔ این «فشردن» بسیار مشهود - پیشاپیش در واقعیت وصف‌ناشدنی اما موجود تویی^۱ بی‌نهایت ساده حافظ به اشاره نشان داده شده است.



انگیزهٔ اولیهٔ تألیف این کتاب از ناحیهٔ دکتر حافظ نواد کهتران،^۲ عضو دانشکدهٔ فلسفه در دانشگاه سارایوو بود که از من برای ایراد سلسله سخنرانی‌هایی دعوت کرد؛ این کتاب، زیر نظر دانشکدهٔ فلسفه و دانشکدهٔ علوم اسلامی در سارایوو، حاصل آن سخنرانی‌هاست. او همچنین واسطهٔ تمهید مقدمات ترجمهٔ بوسنیایی و چاپ اصلی سخنرانی‌ها در قالب کتاب بود، که در این کار باید بیشتر مدیون

حمایت بی‌دریغ مدیر نشر القلم، استاد دکتر محمد مراهورویچ^۱ بود. او همکاران توانای خود، استاد رشید حافظوویچ^۲ و استاد عدنان سیلادیچ^۳ را که هر دو اعضای هیأت علمی دانشکده علوم اسلامی هستند، تشویق کرد زحمت ترجمه را تقبل کنند. هر کس که مخصوصاً با سبک منحصر به فرد و فشرده‌گی آثار فارابی و ابن‌عربی آشنا باشد می‌تواند کار خطیر آن دو عضو هیأت علمی را تصور کند. سپاس‌های مخصوص من تقدیم افراد و مؤسسات خوش‌استقبال و همکاران و خانواده‌های آنها در بوسنی است که این سخنرانی‌ها را میسر ساختند.

محتوا و شکل این کتاب ثمره تقریباً سه دهه مطالعه، تدریس و یادگیری مستمر از هر یک از سه متفکری است که موضوع بحث من هستند و نیز بسیاری از چهره‌های دیگر در سنت‌های فکری و معنوی که ایشان بدان تعلق دارند. بنابراین، نه فقط به صفحات بسیار بلکه به کتاب‌های متعددی نیاز خواهد بود که تنها نامی برد و تشکری کرد از همه آن معلمان، دوستان، راهنمایان و «استادان» بی‌خبر [از نقش مؤثر خود] که به مشخص‌تر شدن و زنده جلوه کردن آن تعالیم کمک کردند. به راستی آموزشگاهی برای شرح و تفسیر و انتقال افکار نویسندگان و سنت‌های ناآشنا بهتر از آن نیست که مجبور باشید آنها را به دانشجویانی در همه سنین با سوابق فرهنگی متفاوت بیاموزید: دانشجویانی که با کار، زبان‌ها و زمینه فرهنگی آنها هیچ آشنایی قبلی ندارند. پس، سپاس‌گزار صدها دانشجوی دوره‌های کارشناسی و بالاتر از آن - در لندن و پاریس، پرینستن، تمپل، ابرلین^۴ و اخیرتر در اکستر^۵ - هستم که طی سال‌های سال پیوسته و در کمال فروتنی بارها و بارها به من آموخته‌اند که چگونه بخوانم، بفهمم و به تدریج با آموزه‌های معرفی‌شده در این کتاب زندگی کنم و در آنها سهیم شوم.

علاقه در حال افزایش همگانی به این سه اندیشمند، که ریشه در مناسبت بارز و اهمیت مستقیم آموزه‌های آنان در اوضاع و احوال عصر ما برای طالبان پرورش‌یافته در هر سنت دینی و فرهنگی دارد، یقیناً در کثرت سمینارها،

Mrahorović ۱

Hafižović ۲

Adnan Siladžić ۳

Oberlin ۴

Exeter ۵

همایش‌ها، میزگردها و کارگاه‌های علمی کاملاً مشهود است که اخیراً در سرتاسر جهان به بحث و بررسی و ابلاغ آراء آن اندیشمندان - به‌ویژه ابن عربی و استاد الهی - اختصاص داده شده است. به‌ویژه، در سال‌های پایانی هزارهٔ دوم بلافاصله پیش از سخنرانی‌های سارایوو، بدواً بر آن شدم که بسیاری از آراء و موضوعاتی را که نهایتاً در کتاب حاضر تفصیل یافت، طی چند خطابهٔ عام پیروم. یکی از آن سخنرانی‌ها را دربارهٔ استاد الهی در سمیناری ایراد کردم که (با اتمام دکتر الی دورینگ^۱ و بنیاد استاد الهی) زیر عنوان «اخلاق و معنویت» در دانشسرای عالی پاریس برپا شده بود. سخنرانی‌های دیگر در موضوعات مرتبط، راجع به فرجام‌شناسی^۲ اسلامی در مرکز مطالعات اسلامی دانشگاه اکسفورد (به همت استاد، ی. میشوت)^۳؛ و دربارهٔ ابن عربی در همایش بین‌المللی بسیار سودمند در دانشگاه کیوتو و در سمپوزیوم انجمن بین‌المللی محیی‌الدین بن عربی که همان سال در چیزم^۴ اسکاتلند منعقد گردیده بود برگزار شد.

نخستین جایی که توانستم رئوس مطالب این موضوعات را در کنار هم بگذارم در خطابهٔ افتتاحیهٔ خودم در دانشگاه اکستر بود و بدون تشویق و شرایط فوق‌العاده مساعدی که به لطف آن دانشگاه استثنائی و همکارانم در مؤسسهٔ نویناد و امیدبخش مطالعات عرب و اسلامی فراهم آمده بود، تألیف این کتاب ممکن نمی‌شد. و بالاخره، هیچ چیز بدون حضور آگاهانهٔ همسرم کُری و - عزیزترین آموزگارِ ما! - یعنی همهٔ فرزندان ما - امکان‌پذیر نمی‌بود.

جیمز وینستن ماریس

اکستر ۲۰۰۳.

۱. Elie During

۲. eschatology

۳. Y. Michot

۴. Chisholme

پانویس‌ها

- ۱- این تفاوت در سرتاسر قرآن و برای هر سه معلمی که در این کتاب از آنان سخن رفته، اساسی است.

www.ketab.ir

جهت‌ها و حرکت‌ها: کشف فرایند و وظایف تحقیق

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ

مشرق و مغرب خداوند راست. پس به هر سو بگردید وجه خدای آنجاست

(قرآن، ۲: ۱۱۵).

اندیشمندان و آموزگاران هر تمدنی نه به سبب شکل مؤثر و چشمگیر گفته‌هاشان ماندگارند - چه، همه آن گفته‌ها به مرور زمان کهنه می‌شوند و مناسبت‌شان را از دست می‌دهند - بلکه به علت آن که هنوز می‌توانند ما را متوجه حقیقتی (در عربی الحق) کنند که بی‌پرده همه جا حضور دارد. مقصود از کتاب حاضر این نیست که خلاصه یا حتی مقدمه قابل قبولی باشد برای معرفی هر یک از سه متفکری که کارهای آنان ذیلاً بررسی می‌شود، در عوض، کانون توجه آن روی اشتغالات جدی و مسائل و درگیری‌های مکرر انسانی است؛ اموری که آن اندیشمندان می‌توانند حتی امروز هم به روشن شدن آن کمک کنند. غرض از این گفتارها ارائه نظر در این مورد است که چگونه آموزگاران نامبرده می‌توانند توجه ما را به جانب آن جهات یا عناصر عامی از تفکر و معنویت اسلامی معطوف کنند که مستقیماً در ابعاد تجارب مکرر انسانی ریشه دارد، با این امید که آن عناصر بتوانند به فراهم آمدن مبانی اصلی و حیاتی برای برقراری روابط صحیح و مناسب [میان انسان‌ها] کمک کنند، زیرا متفکران یادآور ما می‌شوند که بدون ارتباط صحیح و حقیقی نمی‌توان به خلق جامعه‌ای واقعی امید

داشت: جامعه‌ای مبتنی بر خلاقیت فرهنگی با دوام و آگاهی و تحول فردی و جمعی در تمدنی جهانی که پیرامون ما و از طریق ما به سرعت تمام در حال ظهور است. نقطه مشترک شروع آنان - و نتیجه‌گیری‌های نهایی آنها - در آیه بسیار بلیغ و معروف یادشده در ابتدای مقدمه، که اکثر اوقات به معانی ژرف آن بر اثر ترجمه‌های نارسا لطمه وارد می‌شود، به زیبایی بیان شده است.

آن آیه، مانند کاری که سه فصل این کتاب می‌کنند، با مطلبی آغاز می‌شود که همه ما تا این زمان صرفاً به عنوان آدمیزاده، بلافاصله و خود به خود در هر مرحله‌ای از زندگی، بی‌هیچ حجت یا توضیح و توجیه بیشتر و یقیناً بدون هیچ معتقدات دینی و شرعی خاص دیگری، بر آن واقف شده‌ایم. در هیچ لحظه‌ای، احدی نیاز به این ندارد که به او بگویند «مشرق» خاص خود او، یعنی زمان یا جهت نور نسبی وی یا جای دمیدن نور «سحرگاهی» چیست. حتی کم‌تر به نشان و اشاره‌ای نیاز هست که بدانیم «مغرب» ما یعنی محل فرو بردن همان نور کجاست. این موقعیتیابی اولیه در عالم وجود، با تمامی بلا تکلیفی‌های متغیر و وضعیات مشکل آن، از کودکی تا زمان مرگ در وجود ما استقرار یافته است و هرگز از ما دور نمی‌شود. البته ممکن است ما خود را فریب دهیم و غالباً هم، چنین می‌کنیم. اما ریشه هر یادگیری اصیل، هر تشخیص و تحول معنوی با این احتمالی خودفریبی آغاز می‌شود و متعاقب آن انواری بس عمیق‌تر و سرچشمه‌های راهنمایی پدیدار می‌شود.

موقعیتیابی جهت و حرکت را می‌رساند. بنابراین، آیه مذکور به خاطر ما می‌آورد که ^۲ همه ما پیوسته به دو نوع بسیار متفاوت از «گردیدن» [یا چرخش] اشتغال داریم: مسلماً و به طور طبیعی، از نور در حال فرو رفتن به نور در حال دمیدن، از حافظه و دغدغه‌های آن به جانب آنچه جدیداً از قوه به فعل درمی‌آید. لیکن، همان گونه که ما خود همه متوجه می‌شویم، مکرر در مکرر از آنچه حقیقتاً نور است (النور: «خورشید حقیقی» که مغرب و مشرق هر دو در آن مشترک‌اند) به جانب انبوهی «انوار» سوسوزن و فریبنده‌ای روی برمی‌گردانیم که به علت کیفیت دردآور ولی مطبوع «آتش» (النار) تصفیه‌کننده [نهفته در] آنها، [انوار مذکور] بدین صورت فریبنده پدیدار می‌شوند. آیا این آیه می‌تواند واقعاً گویای

این نیز باشد که، حتی وقتی ما به جانب مسیرهای متعدد نادرستی روی می‌گردانیم، باز در حال کشف «وجه‌الله» هستیم؟

در یک معنای واقعی هستی‌شناختی، به یقین قبلاً چنین بوده و پیوسته چنین است؛ زیرا سیاق گسترده‌تر کلام در قرآن کراراً به تمامی جنبه‌های عالم وجود مشهود و تجارب ما به عنوان چیزهایی اشاره می‌کند که نهایتاً در طیف وسیعی از اسماء الهی (کیفیات یا صفات) ریشه دارند، اسمائی که در نگاه اول در دو قطب متضاد به نظر می‌آیند؛ مثلاً، به صورت صفات متقابل «جمال» و «جلال»، یا تشبیه و تنزیه (یا بین و یانگ)^۱. در این معنا، مطمئناً ما می‌توانیم فقط وجوه متحرک و جنبه‌های دائماً در حال تغییر حقیقتی را ببینیم که طبیعت اصلی و هدف ژرف‌تر آن را تنها می‌شود به حکم غریزه دریافت. به تعبیر بسیار مؤثر و گویای ابن‌عربی، کاری از ما ساخته نیست جز آن که به تخیل رو بیاوریم و یک موجود «خوب» (یا منبعی فرضی از تمامی آن وجوه در حال تغییر) را حدس بزنیم - ولی باز ما واقعاً نمی‌دانیم که این همه انوار نسبی در حقیقت یک نور واحدند، یا این که منشاء آنها به راستی وجود رحمن رحیم است. پس در آغاز، هر نوع جهت‌گیری در قبال این کمدی الهی منطقی است که موقت و ناپایدار به نظر برسد.

اما از سیاق وسیع‌تر کلام قرآنی (و از توضیحات سودمند لغویان) نیز به صراحت برمی‌آید که «وجه» مذکور در این جا (نیز در عربی به معنای «جهت» و «حرکت به پیش») معنای عمیق‌تر حقیقت اصلی چیزی را هم می‌رساند و بنابراین به معنای حقیقت و ذات بنیادین این بازی دائماً در حال گردش ظلمت ملموس و نور نسبی نیز هست. این است سرّی که در لفظ آشنا ولی معماگونه مذکور در آغاز و پایان آیه یادشده و نیز در صدای رمزآلودی که این جا ما را مخاطب قرار می‌دهد، انعکاس یافته است. سطح بعدی و عمیق‌تر جهت‌گیری جایی است که هر یک از سه راهنمای ما شروع می‌کنند.

۱- بین و یانگ [yin/ yang]: طبق فلسفه چینی، دو اصل آفرینش‌اند. اولی اصل مؤنث منفی و جلوه‌گاه آن در تاریکی، سرما یا نمایی و دومی اصل مذکر مثبت و جلوه‌گاه آن در نور، حرارت یا خشکی است. از ترکیب این دو عالم و هر چه در آن است پدید می‌آید.

فرایند تحقیق

عمومیت این مسئله و فرایند جهت‌گیری که معلول آن است، سنتاً در قالب دو اصطلاح به هم مرتبط عربی بیان شده است - حق و تحقیق - که ما سخن را در این جا صرفاً بدان سبب با آنها آغاز می‌کنیم که مقتصدانه موضوع این کتاب و اهداف مشترکی را خلاصه می‌کند که سه آموزگار از جهات دیگر بسیار متفاوت ما را به هم پیوند می‌دهد. اولاً، اصطلاح حق هم به چیزی که واقعاً حقیقی است هم به چیزی که درست، ضروری و عادلانه است برمی‌گردد. به بیان دیگر این «حقیقی واقعی» - از آن جا که جامع تمامی اسم‌های الهی است - در آن واحد حقیقت نهایی، حقیقت مطلق^۴ و درستی و خوبی است. بنابراین، جزء لاینفک حقیقت (لاینفک بودن) که در ترجمه‌های انگلیسی [از این اصطلاح] تماماً از میان رفته است) مجموعه عظیم حقوق و مسئولیت‌های انسانی و الهی است که از شناخت ما از حقیقت، که در هر سطح و شرایطی ممکن است صورت گیرد، سرچشمه می‌گیرد.^۵ اصطلاح هم ریشه دوم تحقیق، صرفاً به «عمل یافتن و متحقق کردن» آنچه می‌دانیم حق است اطلاق می‌شود. بنابراین، تحقیق یعنی اعمال اخلاقی، معنوی و فکری سخت به هم نزدیک کشف و تفحص - و سپس به فعلیت در آوردن ملموس یا به «حقیقت درآوردن» - هر چه آن حق از ما طلب می‌کند، حقی که برای دانستن آن تلاش می‌کنیم. لذا، این کار دربرگیرنده یک تجربه مکرر انسانی است که متمایلیم در انگلیسی آن را با دو سه فرایند کاملاً مجزاً بیان کنیم (و شاید حتی بدان بیندیشیم). نخست، کشف تدریجی یا تشخیص (و تصدیق نهایی) چیزی که واقعاً برای ما حق و ضرور است، یعنی فعال شدن آرام آرام قوه بصیرت. فقط در آن صورت است که (لزوماً هم به طور انفرادی هم به صورت جمعی) می‌توانیم مسئولیت‌ها و مسائل مستمر مربوط به ارتباط، تحقیق و تحقق و تحول را بر عهده بگیریم: چیزهایی که برای به وجود آوردن آن اصول واقعی حق در خودمان و در دیگران پیوسته مورد نیاز است. بنابراین، فرایند تحقیق نهایتاً به صورت این سه عنصر بسیار مهم هم ظاهر می‌شود هم مستلزم آنهاست: آگاهی،^۱ ارتباط^۲ و اجتماع.^۳

۱- consciousness

۲- communication

۳- community

هر یک از سه مرشد و اندیشمند ما^۶ در این جا به شیوه‌هایی بسیار گویا و همواره اثرگذار، آن فرایند آگاهی و تحقق را مورد بررسی قرار داده‌اند. اما هر یک هم نقاط تأکید، کانون‌های توجه و گونه‌های خاصی از بیان دارند که آنها را برای خوانندگان این زمان در حوزه‌های ویژه و شرایط و احوال عملی متفاوت بسیار سودمند می‌سازد. فارابی، در مقام فیلسوف بلاشک عقلی، بیش از هر چیز بر وجود اجتماعی و سیاسی ما و بر آنچه می‌توانیم بدانیم و باید سرانجام در چنان شرایط دنیایی احرار کنیم، تأکید می‌ورزد. پس، من با او و وظایف مشترک انسانی شامل [کسب] بصیرت و ایجاد ارتباط که در نوشته‌ها و تعالیم فارابی بسیار اهمیت دارد، شروع می‌کنم. دغدغه‌های ابن‌عربی چندان گسترده است (و نوشته‌هایش به قدری فراوان) که دشوار بتوان ویژگی‌های نوع شخصیت او را توصیف کرد. اما بزرگ‌ترین کتاب او، فتوحات مکیه مجموعه بی‌مانندی از «اشراقات» عام و جهان‌شمول است و او بی‌گمان (افزون بر بسیاری چیزهای دیگر) یکی از مؤثرترین و پرنفوذترین راهنمایان انسانیت در راه رشد و پرورش تدریجی بصیرت و مسئولیت‌ها و استعداد‌های در حال تزایدِ خلاقیت و تحولی است که از هر اندیشه الهام‌بخش واقعی نشأت می‌گیرد. مطلب آخر این که، مراحل نهایی تحقیق و کمال انسانی، در هر سنتی، مستلزم ترکیب مستمر و تلفیق جانانه عوالم برونی و درونی است: ترکیب و تلفیق چیزی که در نگاه اول به نظر بسیاری از ما دو طریق سخت و متفاوت عقل و بینش باطنی است. شمار کمی از مدافعان آن بینش تلفیقی انسان، یا ترکیب وظایف و مسئولیت‌های «تحقیق» به اندازه اندیشمند و معلم سرشناس اخیر ایرانی، استاد الهی، از بلاغت بیان و قابل فهم بودن سخن برخوردار بوده‌اند؛ استادی که درک او از نقش محوری معنویت در حیات روزمره هر کس - نکته بسیار مطرح در تمدن در حال ظهور جهانی - کانون توجه ما در فصل سوم این کتاب است.

«بر حق باقی ماندن»: بافت و کشف

همچنان که در مورد هر فیلسوف یا معلم روحانی بزرگی اتفاق می‌افتد، گنج و گم شدن در لابلای کلمات، نمادها و مفاهیم هر یک از این سه مؤلف اندیشمند بسیار ساده است. این می‌تواند در هر مرحله‌ای اتفاق افتد، بسته به ویژگی‌های

ذهنی و روحی فردی ما و اوضاع و شرایط محیط. هر موقع چنین وضعی پیش بیاید - با توجه به این که هر یک از این سه مؤلف در باز خواندن ما، به حقایق موجود و بازگرداندن خوانندگان به «عالم واقعیات» روش‌های فردی ویژه خود را دارند - کافی و قطعاً لازم است که ما بازگردیم به بافت واقعی و مسائل و مشکلات مستقیم عالم وجود خودمان، خواه اینها به ظاهر در درون ما باشد یا بیرون از ما، آنچه این شخصیت‌ها می‌خواهند به ما بیاموزند می‌تواند فی‌الواقع فقط در چارچوب آن بافت‌ها یا شرایط ملموس، فردی و مستمراً در حال تغییر فهمیده شود و آن تحقیق به فعلیت درآمده‌ای را که هدف مشترک آنهاست می‌توان تنها از طریق این مسائل یا چالش‌های گریزناپذیر واقعی کشف کرد و تداوم بخشید: چالش‌هایی که شکل و هیأت آنها همیشه در حکم «درس‌هایی» است که به طرز دلخواهی متناسب با نیازهای یادگیری خاص و فردی ما تنظیم شده است.

این ضرورت عملی مستمر «معقول عمل کردن» یا بر حق باقی ماندن همه جا صادق است، خواه با نیمه اول تحقیق یعنی وظیفه مقدماتی کشف آنچه واقعاً راست و درست است شروع کنیم، خواه با ادامه دادن و تکمیل آن کشف به صورت مسئولیت در حال افزایش ارتباط و تحول. در هر یک از دو حالت، دور یا چرخه عمیق‌تر تحقیق و تشخیص همیشه یکی است، وضعیتی که هم در آیه مندرج در صدر مقدمه همین فصل هم در سورة العصر در اهدائیة کتاب، عصاره وار وصف شده است: نخست وضعیت دشوار (العصر، «زمان تاریک شدن»)، بالاتکلیفی حل‌ناشدنی یا لحظه تجلی شگفتی و ابهام و رازآلودگی - چیزی که ابن عربی آن را موهبت الهی (حیرت) می‌خواند. سپس، نوبت به جستجو، «گشتن» به دنبال نور و وضوح حقیقی است، زمان و وظیفه‌ای که ممکن است بسیار بی‌انتها به نظر آید.^۷ و سرانجام، (یا ما همیشه این طور خیال می‌کنیم) لحظه همواره معجزه‌آسای رضا، رحمت و فتح یا «گشایش»^۸ توصیف‌ناپذیری فرا می‌رسد که هر موقع در آن می‌آویزیم، زود به مخلصه و دغدغه‌ای دیگر تبدیل می‌شود. آن گاه، نوبت به کشف وظیفه بعدی ما می‌رسد و فرایند بار دیگر آغاز می‌شود.

البته مسئله این است که ما با این چرخه [ی دایره وار] و با نقش‌های کلیدی جهل، غفلت و حدس‌های ناقص و سطحی در تربیت انسان بسیار زود آشنا می‌شویم. این درس‌های خاص همه عمر هر زمان نو به نو به حدی دردناک و پرزحمت است که ما پیوسته قربانی دست به نقدِ مکانیسم‌های حواس‌پرتی، بی‌مبالاتی یا گوشه‌دنج یافتن در عوالم نظری مفاهیم و نمادهایی می‌شویم که از آن حقایق واقعی جدا هستند. وقتی هر یک از این مکانیسم‌های عاذی شروع به تأثیر گذاشتن کنند، هر یک از آموزگاران ما، به سبک و سیاق خاص خود، بی‌درنگ یادآور ما می‌شوند که تحقیق نه فرایندی ذهنی یا «فکری» است، نه «فنی» که ما بتوانیم به گونه‌ای آموختن آن را تمام کنیم و سپس به سادگی تصمیم بگیریم آن را هرازگاهی به کار بندیم - دیگر آن که ساختن جامعه کاملاً انسانی و ارتباطی که به تنهایی بتواند آن حقیقت را در وجود ما بیاورد، کاری است که تداوم دارد و هرگز واقعاً به کمال نخواهد رسید.

*

ما لحظه‌ای پیش از یک «چرخه» سخن گفتیم، اما کلمه «وظیفه» در عنوان هر یک از فصول کتاب یادآور عملی و سودمندی است به این که فرایند مورد بحث فی‌الواقع صعودی تدریجی (معراج) است و وقتی عملاً نحوه یادگیری را آموخته باشیم، دیگر آن چرخه به هیچ وجه تکرار بی‌هدفی نخواهد بود.^۹ آموزگار حقیقی مورد نظر [خداوند] و طول دقیق درس‌های خصوصی ما در امر تحقیق، در آیه معروف دیگری که ذیلاً نقل می‌شود به زیبایی بیان شده است.

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ

ما همچنان آیات خود را در آفاق و در نفس‌های آنان به ایشان نشان خواهیم داد تا این که بر آنان روشن شود که هر^{۱۰} حق است.

(فصلت، ۴۱: ۵۳).

پانویس‌ها

۲- « شما » [در عربی « سوم شخص مخاطب »] در این جا مشخصاً به صورت ضمیر جمع عامّ به کار رفته است: ضمیری که آن گوینده پررمز و راز هر کس را با آن مخاطب قرار می‌دهد.

۳- اینها مقولات آشنای جمال، جلال و تشبیه و تنزیه در علم کلام اسلامی است.

۴- دقیقاً به معنای چیزی که مطلقاً و بدون هیچ جرّ و بحثی واقعی است. ما این معنای بخصوص « حقیقت » را در این جا فقط بدان سبب ذکر کرده‌ایم که در ترجمه‌های انگلیسی از زبان عربی، فراوان یافت می‌شود. در واقع، همچنان که متأسفانه طی سال‌ها تدریس دریافته‌ایم، اساساً غیرممکن است که واژه truth را در انگلیسی بخوانیم یا بر زبان آوریم بدون آن که بلافاصله و ناگزیر شبکه پیچیده‌ای از معانی و فرض‌های سخت به هم تنیده درباره اعتقادات، کذب، نادرستی‌ها، دلایل و غیره به ذهن متبادر نشود - در صورتی که اینها همه واقعاً از حوزه معنایی این اصطلاح خاص عربی در کاربرد قرآنی آن و در اکثر نوشته‌های برگرفته از بافت قرآنی خارج و حتی کاملاً ناقض آنهاست. در تمامی این متون، حق واقعی است که شخص آن را می‌یابد (وجود [= یافتن]) - نه چیزی که به اثبات آن یا دفاع از آن نیازی باشد. - و تکلیف ملازم آن حق که شخص بی‌درنگ آن را تشخیص می‌دهد و باید در انجامش بکوشد یا بدان تحقق یخشد. البته اگر بر پایه تجربه انسانی سخن بگوییم، ما بیشتر اوقات از وجدان بیدار شده، یا از آگاهی مستقیم خود درباره آنچه حق است به جانب استشعار عمیق‌تری از منبع آن حق و ملازمات معنوی گسترده‌تر آن حرکت می‌کنیم. این حرکت روزمره طبیعی از اخلاقیات به عرفان کانون توجه بحث ما درباره شیوه آموزش معنوی استاد الهی در فصل سوم است.

۶- یا بهتر « محققون » که اصطلاح عربی کلاسیک برای همه کسانی است که تمامی آن دربايست‌های اصلی تحقیق را عهده‌دار می‌شوند و متحقق می‌کنند.

۷- به همین سبب است که دو معلم دیگر ما، مانند آنچه در سورة العصر آمده، بر اهمیت عملی ایمان و صبر مکرراً تأکید می‌کنند.

۸- معنای تحت‌اللفظی و، از دید پدیدارشناختی، مناسب آن، اصطلاح فنی صوفیانه (فتح و جمع آن، فتوح) است که عنوان و موضوع اصلی اثر عظیم ابن عربی است؛ این اصطلاح در تحقیق حاضر^۱ معمولاً به The Meccan Illuminations ترجمه شده است (تا با ترجمه‌های چاپ‌شده مطابقت داشته باشد).

۹- اشاره در این جا به تأکید ویژه ابن عربی بر آموزه قرآنی «خلق نو به نو» تمامی عالم هستی در هر لحظه است. همچنین، اشاره‌ای است به پافشاری خاص او (و مورد تأکید بیشتر استاد الهی در فصل سوم) بر این که سفر روحانی واقعاً کامل، که مصادیق آن سفرهای پیامبران و رسولان است، نوعی حرکت یا سفر روحانی از این دنیا نیست، بلکه اساساً شامل عمل متحول‌کننده رجعت است، منتها این بار رجعت بالله و مع الله است.

۱۰- ابقاء اصل عربی این نام الهی هو - که همه چیز هست جز یک ضمیر، چه رسد به این که جنس خاصی [از مذکر یا مؤنث] باشد - در این جا و در اشارات قرآنی دیگر (به جای ترجمه معمول انگلیسی «He») لا اقل یک وسیله نسبتاً مؤثری است برای رساندن این نکته که اشاره در این جا به ذات غائی و محیط الهی و آن حقیقتی‌ترین وجود حاضر و مطلق است و نه به هیچ قسمی از نظریه یا مفهوم یا حقیقت غیرموجود. این اصطلاح بنا بر سنت، معادل اسلامی نام «ناگفتنی» الهی در دیگر سنت‌های دینی ابراهیمی است.

۱- بدیهی است که مقصود اصل متن انگلیسی ترجمه ما است که در آن The Meccan Illuminations. به عنوان معادل فتوحات مکیه، انتخاب شده است.